



کمر بند اقتصادی و فرهنگی جاده ابریشم نمود توسعه تعاملات بین‌المللی دو تمدن ایران و چین در منطقه

امین صفدری^۱، کیهان برزگر^۲،*، عبدالعی قوام^۳، بهزاد شاهنده^۴ ID

^۱ رشته روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران، aminsfdarye@yahoo.com

^۲ (نویسنده مسئول)* گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران، brzgrkyhan.۱۴@gmail.com

^۳ گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی تهران، تهران، ایران، ghavame@gmail.com

^۴ گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران، shahand201@gmail.com

چکیده

افزایش تحولات جهانی منجر به تعداد بیشتری از مسائل در دستور کار دیپلماتیک و تغییرات گسترده در استراتژی قدرت‌های بزرگ شده است. در این پژوهش با ترکیب نظریات وابستگی متقابل پیچیده و مطالعه فرآیندهای شکل‌گیری استراتژی بزرگ، تأثیر افزایش حجم، سرعت و تنوع تعاملات درون جامعه بین‌المللی بر ساخت استراتژی‌های بزرگ را مورد بررسی قرار خواهد داد. ایده بنیادی مقاله روی استراتژی‌های «یک کمر بند، یک راه»، «نخست آمریکا» و «اتصال منطقه‌ای ایران» بنا شده است. فرضیه اصلی بر این پایه استوار است که افزایش میزان وابستگی متقابل پیچیده، توانایی قدرت‌های بزرگ را برای فرموله‌سازی استراتژی بزرگ و تنظیم داینامیک‌های رقابتی و همکاری به‌طور منسجم کاهش داده به نحوی که استراتژی بزرگ خود را برخلاف فرهنگ استراتژیک خود اتخاذ و اجرایی نموده‌اند که این امر تأثیر مستقیم و غیرمستقیم بر استراتژی بزرگ ایران داشته است.

اهداف پژوهش:

۱. بررسی تأثیر استراتژی قدرت‌های بزرگ برخلاف فرهنگ استراتژیک در رویکردهای منطقه‌ای و بین‌المللی ایران.
۲. بررسی نقش کمر بند اقتصادی و فرهنگی جاده ابریشم در تعاملات بین‌المللی ایران و چین در منطقه.

سؤالات پژوهش:

۱. چرا قدرت‌های بزرگ، استراتژی بزرگ خود را برخلاف فرهنگ استراتژیک خود بنا نهاده‌اند؟
۲. نقش کمر بند اقتصادی و فرهنگی جاده ابریشم در تعاملات بین‌المللی ایران و چین در منطقه چیست؟

اطلاعات مقاله

مقاله پژوهشی

شماره ۵۱

دوره ۲۰

صفحه ۴۳۶ الی ۴۵۱

تاریخ ارسال مقاله: ۱۳۹۹/۰۸/۱۷

تاریخ داوری: ۱۳۹۹/۱۰/۰۲

تاریخ صدور پذیرش: ۱۳۹۹/۱۲/۰۶

تاریخ انتشار: ۱۴۰۲/۰۹/۰۱

کلمات کلیدی

وابستگی متقابل پیچیده،
نخست آمریکا،
استراتژی بزرگ،
اتصال منطقه‌ای.

ارجاع به این مقاله

صفدری، امین، برزگر، کیهان، عبدالهی، قوام، شاهنده، بهزاد. (۱۴۰۲). کمر بند اقتصادی و فرهنگی جاده ابریشم نمود توسعه تعاملات بین‌المللی دو تمدن چین و ایران در منطقه. مطالعات هنر اسلامی، ۲۰(۵۱)، ۴۳۶-۴۵۱.



[dori.net/dor/20.1001.1.1735708.1402.20.51.7.9](https://doi.org/10.22034/IAS.1735708.1402.20.51.7.9)



dx.doi.org/10.22034/IAS.1735708.1402.20.51.7.9

مقدمه

استراتژی بزرگ شامل روش‌ها و ابزارها، جهت‌گیری‌ها و استفاده از کل دارایی‌های دیپلماتیک، نظامی و اقتصادی دولت در حمایت از اهداف سیاسی خود در تصمیم‌گیری‌های سیاسی است. این مقاله از طریق بررسی تعامل ایالات متحده آمریکا با جمهوری خلق چین نشان می‌دهد که چگونه می‌توان از ویژگی‌های سیستمیک بهره برد و فرآیند شکل‌گیری استراتژی درون دولت را تغییر داد (Gourevitch, ۱۹۷۸: ۳۲, ۴). افزایش پویایی جهانی منجر به تعداد بیشتری از مسائل در دستور کار دیپلماتیک می‌شود و یک سمفونی ناهماهنگ از بازیگران را شکل می‌دهد که به دنبال تأثیرگذاری بر فرآیند ایجاد استراتژی بزرگ هستند. در نتیجه این پراکندگی در فرآیند شکل‌گیری استراتژی، توانایی قدرت‌های بزرگ برای ایجاد یک سیاست متمرکز به صورت بالقوه را کاهش می‌دهد. به طور خاص، این مقاله ادعا می‌کند که افزایش حجم، سرعت و تنوع تعاملات بین‌المللی ضمن افزایش بخش‌های درگیر در دستور کار دیپلماتیک باعث ایجاد بازیگران و منافع جدید می‌شود (Albert, ۲۰۱۶).

بازیگران دولتی، فرادولتی، و اجتماعی در تولید الزامات متناقض، افزایش پیچیدگی و مشکلات هم‌پایگی با یکدیگر برخورد می‌کنند. نتیجه، پراکندگی روندی خواهد بود. تجزیه و تحلیل استراتژی بزرگ، به نوبه خود، پراکندگی اساسی را نیز در سیاست ایجاد می‌کند: گرایش به اهداف اشتباه (یعنی اهداف سیاسی)، شیوه‌های اشتباه (یعنی ابزارهای قدرت) و ابزار اشتباه (یعنی منابع).

بررسی پیشینه پژوهش حاکی از این است که تاکنون اثر مستقلاً با این عنوان به رشته تحریر درنیامده است. نوزده تن از اندیشمندان سیاسی، به خصوص مکتب انگلیسی از جمله آلبرت، بوزان، جونز، لیتل، راگی، نای، کوهن و سایرین پیامدهای افزایش حجم، سرعت و تنوع تعاملات را در سطح جامعه بین‌المللی بررسی کرده‌اند. با این حال، هیچ مطالعه‌ای به طور خاص تأثیر وابستگی متقابل پیچیده را بر استراتژی بزرگ قدرت‌های بزرگ مورد بررسی قرار نداده است. این مقاله به دنبال پرکردن این شکاف با ترکیب وابستگی متقابل پیچیده و مطالعه فرآیندهای شکل‌گیری استراتژی بزرگ است. ما منطق را به شرایط اساسی تشکیل استراتژی توسعه داده‌ایم. در نهایت، نگارندگان بر این اعتقادند که این ویژگی سیستمیک سبب شده تا ایالات متحده آمریکا از استراتژی کهن «هژمونی جهانی» عبور کرده و سیاست «نخست آمریکا» را در پیش بگیرد و جمهوری خلق چین نیز استراتژی توسعه طلبانه «دیپلماسی پیرامونی» را در قالب «روژه راه ابریشم جدید» برخلاف فرهنگ «ضدهژمونیک» خود کلید زده است. این تغییر از سوی قدرت‌های بزرگ به صورت مستقیم و غیرمستقیم بر تقویت استراتژی اتصال منطقه‌ای ایران مؤثر بوده است که در بخش‌های بعدی به آن خواهیم پرداخت. لذا در پژوهش حاضر که به روش توصیفی و تحلیلی و با تکیه بر داده‌های منابع کتابخانه انجام شده، این مسئله بررسی می‌شود.

۱. نقش کمربند فرهنگی و اقتصادی جاده ابریشم در روابط ایران و چین

محققان آغاز تماس بین فرهنگ‌های ایران و چین و در پی آن شکل‌گیری مسیرهای جاده ابریشم را با سفر جانگ چیان به سرزمین‌های غرب امپراتوری هان در سده دوم پیش از میلاد دانسته‌اند. اما پیش از آن، مسلماً تماس‌هایی وجود داشته است که زمینه‌ساز مبادلات در جاده ابریشم شده است. با مطالعه در آیین فرهنگ چو و شباهت آن با آیین هند و ایرانیان و دین زردشتی، یافته‌های باستان‌شناسی، اطلاعات موجود در کتب نویسندگان چینی و یونانی و به‌ویژه کشف رونوشت‌های منشور کورش بر روی دو قطعه استخوان پای اسب در صحرای گوربان تونگوت در شمال شین جیانگ چین می‌توان از تماس غیرمستقیم دو فرهنگ ایران و چین از زمان هخامنشیان سخن گفت. در ادامه با گسترش تجارت سفیدان با چین در قرن سوم پیش از میلاد و همین‌طور پس از حمله اسکندر و گسترش فعالیت حکومت یونانی باکتریا می‌توان از تماس مستقیم دو کشور و آغاز شکل‌گیری جاده ابریشم سخن گفت (پاشازانوس، ۱۳۹۵: ۵).

در تاریخچه راه ابریشم نقش‌های مهمی در مبادلات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی بین کشورهای مختلف نگاشته شده است. کاروان‌های این کهن راه تجاری که ناگزیر بودند از سرزمین ایران عبور می‌کرد و یا قسمتی از راه را از طریق دریا پشت سر بگذارند، امکانی بود که سه قاره آسیا، اروپا و آفریقا را به همدیگر پیوند می‌خوردند. این کهن راه که حوزه فعالیت آن از قلمرو اقتصادی و تجاری فراتر رفته بود، به مسیر مبادلات همه‌جانبه اقتصادی، سیاسی، فکری، مذهبی و فرهنگی در جهان باستان تبدیل شده بود. در مسیر جاده ابریشم آیین‌های بزرگ متولد شدند، ابداعات بزرگ به وجود آمد و اندیشه‌ها و باورهای بسیار از طریق این جاده در مناطق مختلف به‌ویژه بین ایران و چین منتشر گردید. یکی از ادوار درخشان رونق راه ابریشم، در دوره ساسانی رقم خورده و بیشتر تأثیرات تجاری و فرهنگی بین دو کشور ایران و چین در این دوره رخ داده است (ریاحی و همکاران، ۱۳۹۶: ۹۱).

در عصر حاضر نیز ابتکار یک کمربند-یک جاده، مهم‌ترین مگاپروژه اقتصاد سیاسی بین‌الملل در شرایط کنونی است. ایران یکی از کشورهای کلیدی در مسیر خشکی یا کمربند این ابتکار است. در سطح استراتژیک، ایران این طرح را به‌عنوان فرصتی برای ارتقای جایگاه خود در اقتصاد جهانی، افزایش آزادی عمل در صحنه بین‌المللی و گسترش پیوندها با چین به‌عنوان قدرتی در حال ظهور تعریف می‌کند. مهم‌ترین فرصت‌های همکاری دو کشور در حوزه تسهیل ارتباطات و کلیدی‌ترین چالش‌های پیش روی همکاری آنان در حوزه همگرایی مالی است (شریعتی‌نیا، عزیزی، ۱۳۹۶: ۷).

۲. تأثیر وابستگی متقابل پیچیده بر استراتژی بزرگ چین و آمریکا

وابستگی متقابل پیچیده از نظر نای و کوهن یک نوع آرمانی در مقابل نوع آرمانی واقع‌گرایی؛ یعنی منازعه دائمی برای افزایش برتری است. از نظر کوهن و نای وابستگی متقابل پیچیده سه ویژگی اساسی دارد:

۱. مجاری چندگانه میان جوامع ارتباط برقرار می‌کند، این مجاری عبارت‌اند از: روابط غیررسمی میان نخبگان دولتی و ترتیبات رسمی وزارتخانه‌های امور خارجه، روابط غیررسمی میان نخبگان غیردولتی (روابط رو در رو و ارتباطات دوربرد) و سازمان‌های فراملی (مثل بانک‌ها یا شرکت‌های چندملیتی). این مجاری را می‌توان در روابط بین‌الملل دولتی، فرادولتی و فراملی خلاصه کرد ... و وقتی مصداق می‌یابند که این فرض را نادیده بگیریم که دولت‌ها تنها بازیگران عرصه سیاست جهانی‌اند.

۲. مفاهیم روابط بین‌دولتی از مسائل گوناگونی تشکیل می‌شود که بر آن‌ها نوعی سلسله‌مراتب روشن یا ثابت حاکم نیست. بدین معنی که امنیت نظامی همواره در رأس مسائل قرار ندارد. تمایز میان مسائل داخلی و خارجی دچار ابهام می‌شود، سیاست مرزی نمی‌شناسد.

۳. در چهارچوب منطقه یا مسائلی که وابستگی متقابل پیچیده بر آن‌ها حاکم است، دولت‌ها به کاربرد نیروی نظامی علیه یکدیگر متوسل نمی‌شوند. ولی در روابط بین این دولت‌ها در زمینه مسائل دیگر یا در روابط آن‌ها با دولت‌های خارج از منطقه مذکور، نیروی نظامی ممکن است اهمیت داشته باشد این سه ویژگی اصلی، فرایندهای سیاسی و جهانی متمایزی را به وجود می‌آورد که منابع قدرت را به قدرت به‌عنوان نیروی کنترل نتایج تبدیل می‌کند (غنی‌لو، جعفری، وثوقی، ۱۳۹۶: ۵۹-۴۱).

رشد وابستگی متقابل پیچیده در جامعه بین‌المللی سه جنبه از شکل‌گیری استراتژی را تغییر می‌دهد:

- (۱) محتوای دستور کار دیپلماتیک؛ (۲) فرآیندهای مرتبط با شکل‌گیری استراتژی کلان (پراکندگی روندی) و
 - (۳) کنترل خروجی‌های سیاسی و توانایی همسو کردن اهداف، روش‌ها و ابزار (تجزیه حقیقی) (Morse, ۱۹۷۶: ۲۰).
- اولاً افزایش حجم، سرعت و تنوع فعل و انفعالات در جامعه بین‌المللی تمایز بخشی را ایجاد می‌کند که دامنه مسائل را در دستور کارهای دیپلماتیک گسترش می‌دهد. سیاستمداران و کارمندان اداری باید دامنه وسیعی از بخش‌ها و پیچیدگی حاصل را مدیریت کنند. مشکلات مربوط به تجارت، انرژی، منابع، محیط‌زیست، جمعیت، استفاده از فضا و دریاها اکنون با مسئله امنیتی، نظامی، ایدئولوژیک و رقابت ارضی که به‌طور سنتی دستور کار دیپلماتیک را تشکیل می‌دهند، رتبه‌بندی می‌شوند. ثانیاً گسترش موضوعات در دستور کار دیپلماتیک فرآیند شکل‌گیری استراتژی و امکان انسجام راهبردی را محدود می‌سازد (Kissinger, ۱۹۷۵: ۱۹۹).

ریس کاپن معتقد است شبکه‌های مقامات فرادولتی در زیر واحدهای دولت‌های ملی، سازمان‌های بین‌المللی و رژیم‌ها اغلب برنامه خود را به‌طور مستقل و گاهی حتی مغایر با سیاست‌های اعلام‌شده از سوی دولت‌های ملی خود دنبال می‌کنند (Risse-Kappen, ۱۹۹۵: ۴). به‌طور مشابه، برایان هوکینگ این معضل رو به رشد را برای شکل‌گیری استراتژی بزرگ شرح می‌دهد: شبکه‌های مدیریت به‌طور فزاینده‌ای پراکنده و چندپاره می‌شوند. در نقطه مقابل، رشد روابط فراملی و بین‌اجتماعی و شبکه‌های روابط فرادولتی که تاکنون به‌عنوان بروکراسی داخلی در نظر گرفته شده‌است،

منافع و پیوندهای بین‌المللی را توسعه داده و با افزایش اتصالات و تعاملات، چالش‌های هماهنگی را در سطوح چندگانه ایجاد می‌کند (Hocking, ۱۹۹۴: ۴۷).

براساس یافته‌های علوم روانشناسی، اختلال یا اطلاعات ناشناخته تأثیر رقیق‌کنندگی روی تصمیم‌گیری دارند. اطلاعات بسیار زیادی وجود دارد که هر مجموعه تصمیم‌گیرندگان می‌توانند دریافت و آن‌ها را مدیریت کنند. همان‌طور که راندال شولر بیان می‌کند، داشتن مقادیر بیشتری از اطلاعات منجر به آنتروپی اطلاعات شده است (Schweller, ۲۰۱۴: ۳۳). با افزایش حجم اطلاعات پردازش‌شده یا پراکنده، اطلاعات به نوبه تبدیل می‌شود. اطلاعات به‌طور معمول تحریف می‌شوند، در صدا به خاک سپرده می‌شوند و یا تفسیر آن‌ها غیرممکن می‌شود. زمانی که حجم، سرعت و تنوع مبادله در جامعه بین‌المللی افزایش یابد باعث ایجاد چالش‌های هماهنگی در تصمیم‌گیری سیاسی می‌گردد (Goldgeier, ۲۰۰۱: ۶۷-۹۲).

تجارت دوجانبه میان ایالات متحده و چین به‌نحو فزاینده‌ای افزایش یافته و از ۵ میلیارد دلار در سال ۱۹۸۱ به ۵۳۶ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۲ رسیده است؛ به‌طوری‌که این کشور در حال حاضر دومین و بزرگ‌ترین شریک تجاری ایالات متحده است (Morrison, ۲۰۱۳: ۲). چین مهم‌ترین بستانکار خارجی ایالات متحده آمریکا است؛ درحالی‌که آمریکا اولین منبع سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در چین است. همچنین بیش از دو میلیون نفر بین دو کشور در یک‌سال سفر می‌کند؛ این درحالی‌ست که بیش از ۱۵۰۰۰۰۰۰ چینی در آمریکا و ۲۰۰۰۰۰۰ آمریکایی در چین تحصیل می‌کنند (Lautz, ۲۰۱۳: ۲۱۱-۳۳). در کنار این موارد، روابط اجتماعی و فرهنگی چین و آمریکا نیز به‌طور قابل‌توجهی از طریق افزایش تعاملات بین دانشگاه‌ها، سازمان‌های غیردولتی و اتاق‌های فکر عمیق‌تر شده است. همان‌طور که پیتر کوهن و ژیانو هوانگ در مطالعه خود از شبکه‌های فراملی در منطقه آسیا - پاسیفیک نشان داده‌اند، دو کشور شاهد تشدید تعاملات خود در فضای فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در مقیاسی هستند که پیش‌تر کم‌تر تصور می‌شد (Koehan & Yin, ۲۰۰۲: ۴۰).

۳. پراکندگی روندی و اساسی در استراتژی بزرگ آمریکا و چین

همان‌طور که حجم و تنوع تعاملات بین ایالات متحده آمریکا و جمهوری خلق چین افزایش یافته است، تمایزبخشی در دستور کار دیپلماتیک دو جانبه به شدت گسترش یافته است. این وضعیت به‌نوبه خود منجر به رشد عوامل دولتی و اجتماعی مؤثر بر فرآیند تصمیم‌گیری و نیز در گستره وسیعی از روابط فرادولتی شده است. در نتیجه، دولت آمریکا به‌عنوان یک کل مشکلات فزاینده‌ای را در هماهنگی فرآیند تصمیم‌گیری تجربه کرده است. این گرایش‌ها حاکی از پراکندگی روندی استراتژی بزرگ آمریکا در برابر چین است.

۳،۱. افزایش تعداد بخش‌ها

تشدید روابط بین ایالات متحده و چین منجر به گسترش سریع برنامه دیپلماتیک دو جانبه شده است. قبل از دهه ۱۹۷۰ تعاملات بین آمریکا و جمهوری خلق چین بیشتر از طریق مذاکرات سطح سفارتخانه در جهت دستیابی به یک روش برد-برد در مورد تایوان می‌شد اما اکنون این رابطه تکامل یافته است، عمق و وسعت دستور کار دیپلماتیک نیز به‌طور چشمگیری گسترش یافته است (Glaser, ۲۰۱۳: ۱۵۱). امروز، مذاکرات آمریکا و چین تمام چهار گوشه جهان را پوشش می‌دهد و مجموعه‌ای از مسائل مربوط به تمامی چالش‌های منطقه‌ای و جهانی را در خود جای می‌دهد. به‌طور مشابه، در مطالعه سیاست‌گذاری، چین از زمان عادی‌سازی روابط نشان داده است که در طول زمان روابط آمریکا و چین به سرعت از عرصه دیپلماتیک به مسائلی نظیر امنیت، توریسم، تجارت، فرهنگ، آموزش، بهداشت، محیط‌زیست، علم و فن‌آوری گسترش پیدا کرده است. نتیجه افزایش تعاملات، افزایش تعداد بخش‌های درگیر در استراتژی بزرگ دو کشور بوده است (Tan, ۱۹۹۲: ۳۲).

۳،۲. افزایش تعداد بازیگران

تمایزبخشی، گستردگی دستور کار دیپلماتیک و تنوع فعالان اجتماعی و سیاسی که برای تأثیرگذاری در تدوین سیاست آمریکا در برابر جمهوری خلق چین رقابت می‌کنند، کثرت‌گرایی، تمرکزگرایی، و پراکندگی فرآیند تصمیم‌گیری را ایجاد کرده‌اند. جین گریسون، استدلال می‌کند که با گسترش انواع مسائل و مشکلات جدید با چین و ارتباط بازیگران متعدد، شعب سیاست‌گذاری در بخش اجرائی افزایش می‌یابد. انبوهی از بازیگران به نمایندگی از هر دو سیستم محاسبات سیاسی متفاوت و به‌وسیله ابزارهای مختلف ایجاد شده‌اند. در واقع، بازیگران دولتی درگیر در ایجاد سیاست آمریکا در قبال جمهوری خلق چین، امروزه عملاً همه ادارات و سازمان‌های دولت آمریکا را دربر می‌گیرد (Garrison, ۱۶۷-۸: ۲۰۰۷). آن‌ها از وزارت امور خارجه، وزارت دفاع، بازرگانی، خزانه‌داری، انرژی، کشاورزی، حمل‌ونقل، سازمان توسعه بین‌الملل آمریکا، دفتر نمایندگی بازرگانی آمریکا، شورای اقتصادی ملی، شورای مشاوران اقتصادی و .. را در بر می‌گیرند. رابرت سوتینجر مدیر سابق امور آسیا در امنیت ملی و افسر اطلاعات ملی برای آسیای شرقی در شورای امنیت ملی (NIC)، می‌گوید: این ادارات به نوبه خود کل طیف مسائل مربوط به برنامه دیپلماتیک دو جانبه آمریکا - چین را پوشش می‌دهند؛ از حقوق مالکیت فکری، امنیت غذایی، امنیت دریایی، تغییرات آب‌وهوا و سیاست زیست‌محیطی، امنیت سایبری و غیره.. او همچنین تأکید کرد که رابطه ایالات متحده و چین به‌طور مجازی در همه عرصه‌ها، از دیپلماسی تا علم، محیط‌زیست، پزشکی، امور مالی بین‌المللی، کشاورزی، امور نظامی، و بسیاری دیگر به هم گره خورده و در مورد هر نهادی، دولت آمریکا مبادلات چشمگیری با همتای خود در جمهوری خلق چین ایجاد نموده است. درحالی‌که این تماس‌ها، روابط را از طریق هم‌کاری چندلایه توسعه داده و غنی‌سازی می‌کنند، اما ساختار استراتژی بزرگ را از بین برده و تمرکز را دشوار می‌سازند؛ (Suettinger, ۲۰۰۳: ۴۲۶).

۳،۳. افزایش روابط فرادولتی

روابط بین چین و آمریکا باعث شده است که بروکراسی‌های داخلی نقش فعالی در روند تصمیم‌گیری و تعامل با همتایان خود داشته باشند. نهادینه‌سازی رابطه دو جانبه توسط واشنگتن به‌عنوان راهی برای تثبیت روابط چین و آمریکا مورد تشویق قرار گرفته است. با این حال، روابط فرادولتی بین بنگاه‌های بین‌المللی روند تصمیم‌گیری را پیچیده‌تر می‌کند (Chen, ۲۰۰۸: ۵۸). مکانیسم‌های گفت‌وگوی دوجانبه در سال ۲۰۰۹ توسط دولت اوباما به ترتیب توسط وزیر امور خارجه آمریکا و وزارت خزانهداری آمریکا ادغام شدند. (در سال ۲۰۱۷ گفت‌وگوی جامع ایالات متحده و چین توسط دونالد ترامپ جایگزین هر دوی این‌ها شد). در زمان بوش و اوباما، این گفت‌وگوهای دوجانبه و گروه‌های کاری، به یک سکوی بزرگ برای بحث در مورد دستور کار در حال گسترش مسائل جغرافیایی و اجرائی تبدیل شدند. این گفت‌وگوها عملاً هر مسئله‌ای را در دستور کار دیپلماتیک دوجانبه پوشش می‌دهند. به‌عنوان مثال، علاوه بر گفت‌وگوهای گوناگونی در مورد انرژی (تغییرات آب و هوایی، سیاست انرژی، نفت و گاز، انرژی‌های تجدیدپذیر، سوخت‌های زیستی پیشرفته و غیره)؛ دیپلماسی (امنیت راهبردی، امنیت انسانی، امنیت بین‌المللی و عدم تکثیر سلاح‌های کشتار جمعی، قانون دریا، مقابله با تروریسم و غیره)؛ و در اقتصاد (حمل و نقل، کشاورزی، علم و فن‌آوری، کنترل صادرات و غیره)، دو گروه کاری دو جانبه نیز بر روی تجارت، حقوق مالکیت فکری و بخش‌های تجاری مانند کشاورزی، نساجی، صنایع اطلاعاتی، فولاد، سفر و گردشگری، نیروی انتظامی و غیره تشکیل شدند. گفت‌وگوهای نظامی نیز شامل مذاکرات مشورتی دفاع، توافقنامه مشورتی دریایی - نظامی و گفت‌وگوی کارشناسان هسته‌ای آمریکا و چین می‌شود. مذاکرات دیگری شامل گروه کاری مبارزه با فساد، مجمع سرمایه‌گذاری، مشاوره سطح بالا در مورد تبادل مردم به مردم، کمیسیون مشترک دانش و فن‌آوری و کمیته مالی مشترک نیز ایجاد گردیدند (Ibid, ۱۵۸).

گسترش بازیگران در فرآیند تصمیم‌گیری به آژانس‌های دولتی محدود نشده است. گستره وسیعی از گروه‌های اجتماعی شامل گروه‌های تجاری، گروه‌های کاری، سازمان‌های حقوق بشر، گروه‌های مذهبی، دانشجویان چینی، فعالان تبتی برای تأثیرگذاری بر سیاست آمریکا در قبال چین رقابت می‌کنند. (Dietrich, ۱۹۹۹: ۲۸۰-۹۶).

۴. تغییر در استراتژی بزرگ جمهوری خلق چین و ایالات متحده آمریکا

۴،۱. مقایسه فرهنگ استراتژیک چین و آمریکا

مهم‌ترین وجه اشتراک مؤلفه‌های شکل‌دهنده به فرهنگ استراتژیک دو کشور، «ستئناگرایی» است. و مهم‌ترین تفاوت در فرهنگ استراتژیک دو کشور چین و ایالات متحده آمریکا، در ویژگی «هژمونیک محور بودن یا نبودن»، «تمرکزگرایی و عدم تمرکزگرایی» و «فرهنگ استراتژیک تدافعی و تهاجمی» است (سلیمی، رحمتی‌پور، ۱۳۹۳: ۳).

هر دو کشور ایالات متحده آمریکا و چین بر این باورند که وارث و نمایانگر ارزش‌های یگانه و منحصر به فردی هستند. استئناگرایی آمریکایی به این مفهوم است که آمریکا به‌طور ماهوی از سایر ملل پیشرفته متمایز است. آمریکایی‌ها خود

را ملت فوق‌العاده با نقش ویژه برای بازی در تاریخ بشر میدانند، ملتی که نه تنها یکتاست، بلکه برتر نیز می‌باشد. استثناگرایی آمریکایی، در واقع تفکری است مبتنی بر امکانات اقتصادی و نظامی و نیز موقعیت ویژه آمریکا در جهان. «استثناگرایی چینی»، اساساً مقوله فرهنگی است. در استثنائی‌گرایی چینی، این کشور خود را متعهد به تبلیغات دینی یا سیاسی نمی‌داند و مدعی نیست ارزش‌ها و نهادهای امروزی آن در خارج از مرزهای جغرافیایی‌اش موردپسند یا مطلوب دیگر ملت‌ها باشند اما خود را وارث بر حق سنت «پادشاهی میانه» می‌داند که دیگر کشورها را برحسب نزدیکی‌شان به الگوهای فرهنگی و سیاسی چین، در رده‌های مختلف «خراج‌گزار» دسته‌بندی می‌کند. به عبارت دیگر، اشاعه نوعی «جهان‌شمولی فرهنگی» (همان: ۳-۴). استثناگرایی آمریکایی منجر به جهان‌گستری ارزشهای آمریکایی می‌شود، هرچند در صورت لزوم از نیروی اجبار نیز استفاده شود. این درحالی است که چین استثناگرا هرگز به دنبال جهان‌گستر کردن ارزش‌های خودنگر بوده و خود را برتر از سایر کشورها دانسته و در نتیجه، لزومی بر همسان کردن دیگران با فرهنگ استراتژیک خود ندیده است. این امر یکی از دلایل اتخاذ استراتژی‌های تدافعی این کشور در عرصه سیاست خارجی است.

در فرهنگ استراتژیک آمریکا، امنیت مطلق تنها از طریق قدرت و دستیابی به هژمونی قابل تحصیل است. از سوی دیگر، قدرت آمریکا در زمینه تکنولوژیکی، نظامی، اقتصادی و سیاسی، سبب شده آمریکا خود را متولی رهبری جهان قلمداد نماید و سیاست خارجی هژمونیک محور خود را بر تفوق بر قدرت‌های بزرگ رقیب چه در سطح بین‌المللی و چه در سطوح منطقه‌ای قرار دهد.

در فرهنگ استراتژیک چین، هژمونی‌طلبی اساساً نفی شده است. تمدن چینی و نخبگان حاکم بر آن فرهنگ استراتژیک چین را اساساً صلح‌طلب، ضد هژمونیک و کاملاً تدافعی می‌دانند. اصیل‌ترین جلوه استمرار روح کهن فرهنگ ضد هژمونیک چینی در تلقی مائوئیسم از روابط بین‌الملل، تز معروف سه جهان بود. مائو نظریه سه جهان را به عنوان مشی ویژه در سیاست خارجی، در فوریه ۱۹۷۴ در دیداری مشترک با کنت کائوندا و هواری بومدین، رهبران زامبیا و الجزایر مطرح کرد. نگاه چین به مسائل بین‌المللی همواره از موضع کشور در حال توسعه یا «جهان سوم» بوده است. صورت جدیدتر تز سه جهان، اصطلاح رایج ضدیت با سلطه‌طلبی (آنتی هژمونیسیم) است. در طول دهه ۱۹۸۰، «ضد هژمونیسیم»، از جمله محورهای رایج در سخنرانی‌ها و مواضع سه رهبر عمده چین یعنی خویائو بانگ، دنگ و زائو زیانگ بوده است. این اصطلاح در طول دهه ۱۹۹۰ نیز در بیانات رهبران سیاست خارجی چین، به ویژه آنگاه که مایلند از اصول سیاست خارجی چین مدرن سخن بگویند، فراوان به چشم می‌آید. چنان که دنگ شیائوپینگ در ۱۹۸۰ اظهار داشت که یکی از وظایف عمده برای دهه حمایت از صلح، «مخالفت با هژمونی» است. البته در آن زمان، هژمونی عبارتی مختص شوروی بود و پس از پایان جنگ سرد به سیاست دولت آمریکا اشاره دارد.

فرهنگ استراتژیک چین صرفاً دفاعی است. به اعتقاد متفکرین چینی، در طول تمدن چند هزار ساله چین، این کشور هرگز وادار نشد با کشور یا تمدنی در مقیاس و کمال خودش درگیر شود؛ در نتیجه، این کشور هرگز به دنبال استعمار

و تجاوز به سایر کشورها نبوده است. در مستندات تاریخی نیز به این امر اشارات فراوانی شده است. طبق نظر لی. جی. جان «چینی‌ها مردمی هستند که گرایش به دفاع دارند (همان: ۸).

۴،۲. راهبرد نخست آمریکا

این راهبرد نشان‌دهنده مشی یک‌جانبه‌گرایی و انزواگرایی در سیاست خارجی ترامپ است. انزواگرایان برخلاف بین‌الملل‌گرایان موافق اولویت‌دادن به اهداف ملی به جای اهداف بین‌المللی، تمرکز بر کشورها و مناطق خاص جغرافیایی، ایفای نقش رهبری محدود و یک‌جانبه، مخالف درگیر شدن در امور بین‌الملل، طرفدار غیرنظامی‌گرایی و غیرمداخله‌گرایی (و نه ضد نظام‌گرایی و ضد مداخله‌گرایی) و درنهایت مخالف سرسخت جهانی‌شدن (در حوزه اقتصاد) محسوب می‌شوند. از دید آن‌ها، تعهدات خارجی هزینه‌های جدی در داخل به همراه دارد. همچنین آمریکا هیچ الزامی برای قبول تعهدات اخلاقی در خارج از کشور ندارد؛ چراکه تعهدات بین‌المللی بر وظایف دولت در داخل کشور تأثیر منفی می‌گذارد (سلیمان‌زاده، امیدی، براتی، ۱۳۹۷: ۵). این ویژگی‌های منطق انزواطلبی به وضوح در سیاست‌های ترامپ محرز بوده است. البته با بررسی سیاست‌های اعلامی و اعمالی ترامپ می‌توان استدلال کرد که او در بهترین وضعیت پیرو انزواگرایی جدید است و نه انزواگرایی قرن نوزدهم. آمریکای قرن نوزده هنوز وارد معادلات گسترده جهانی نشده بود اما آمریکای معاصر به شدت درگیر معادلات جهانی است و پیگیری کارویژه‌های منطق انزواگرایی قرن نوزده برای این کشور امکان‌پذیر نخواهد بود.

نو انزواگرایی^۱ خواستار پایان یافتن یا کاهش برخی از تعهدات سیاست خارجی است اما در عین حال با تداوم برخی دیگر از آن‌ها موافق است و پذیرش برخی تعهدات جدید را نیز پیشنهاد می‌کند؛ به عبارت دیگر، نو انزواگرایی نوعی بین‌الملل‌گرایی گزینشی^۲ است نه انزواگرایی مطلق^۳. همچنین نو انزواگرایی به‌عنوان یک سیاست خارجی مبتنی بر منفعت یا راهبرد خودمدار نیز شناخته می‌شود. نو انزواگرایان هرگز ادعا نمی‌کنند که ایالات متحده باید خود را از سایر کشورها جدا کند، بلکه از نظر آن‌ها، بهترین روش برای تأمین منافع ملی این است که آمریکا اول بر اهداف ملی خود متمرکز شود (نخست آمریکا)، از این‌رو، آنچه لازم است پیگیری شود، صرفاً یک مفهوم محدود از منافع ملی آمریکا است که شامل حفاظت فیزیکی از قلمرو و مردم ایالات متحده و رونق اقتصادی این کشور می‌شود (همان: ۶).

ریچارد هاس، رئیس شورای روابط خارجی و یکی از برجسته‌ترین مشاوران و متفکران حوزه سیاست خارجی آمریکا، در صفحه توئیتر خود می‌نویسد: «سیاست خارجی ترامپ مضمون خود را پیدا کرده است و آن دکترین عقب‌نشینی^۴ است (همان: ۷).

^۱ Neo-Isolationism

^۲ Selective Internationalism

^۳ Principled Isolationism

^۴ The Withdrawal Doctrine

کمر بند اقتصادی جاده ابریشم الگوی جدید همه جانبه و چهارچوب جدیدی از دیپلماسی همسایگی چین را تشکیل می دهد (Yiwei, ۲۰۱۵: ۹۴). چین در حال حاضر، بزرگ ترین اقتصاد جهانی است و از افزایش اعتماد به نفس در صحنه جهانی برخوردار است. همچنان که محیط جهانی به طور چشمگیری در حال تغییر است، به نظر می رسد رهبری جدید چین آماده اعمال سیاست خارجی تهاجمی تر و نشان دادن جاه طلبی های ژئوپلیتیک قوی تر است (Liqun, ۲۰۱۰: ۱۸).

یکی از آشکارترین نشانه ها برای این تغییر، افزایش اهمیت و طرفداری از فعالیت دیپلماسی پیرامونی چین در چند سال اخیر است. شی جینگ پینگ در سال ۲۰۱۳ اعلام کرد که مسیر توسعه صلح آمیز انتخاب استراتژیک حزب، در گذر زمان و منافع اساسی کشور است. هدف عمده این دیپلماسی پیرامونی صلح و ثبات در منطقه است. شی جینگ پینگ همچنین راهبردهای دیپلماسی پیرامونی را مشخص کرد: «اصل دوستی سازگار دیپلماسی چین با همسایگان و صداقت، روشی برای پرورش بیشتر دوستان و شرکا است. همکاری با همسایگان باید مبتنی بر منافع مشترک و ایجاد یک شبکه نزدیک به منافع مشترک باشد (Fallon, ۲۰۱۵: ۷).

طرح «یک کمر بند، یک جاده»^۵ نماد تلاش چین برای پیگیری منافع خویش در اوراسیا است. بیجینگ از این طریق در صدد ایجاد موازنه است. هر چند که از اعلام آشکارای این واقعیت اکراه دارد (موسوی شفایی، ۱۳۹۴: ۲۱۳). پروژه مذکور نوعی برون سپاری تدریجی اقتصاد چین در دوره جدید است. جین پینگ به طور رسمی در سپتامبر ۲۰۱۳ در دانشگاه نظریات قزاقستان طرح جاده ابریشم را مطرح کرد و در اکتبر همین سال در اندونزی کمر بند دریایی ابریشم از سوی مقامات چینی اعلام شد (Rolland, ۲۰۱۷: ۱۲۸). توسعه نامتوازن داخلی در چین و افزایش اهمیت اقتصاد خدماتی در جهان دو دلیل عمده برای اجرای طرح «یک کمر بند، یک جاده» است. ماهیت این طرح مبنی بر گسترش مسیرهای تجاری از شانگهای تا لیسبون است که شامل محدوده جغرافیایی اوراسیاست و ۶۴ کشور را به طور مستقیم دربر می گیرد. این محدوده ۴.۴ میلیارد نفر یعنی دو سوم جمعیت جهان را پوشش خواهد داد. طرح مذکور سه بُعد داخلی، اقتصادی و ژئوپلیتیکی دارد (Dargant, ۲۰۱۶: ۷۰). بُعد داخلی آن بیشتر معطوف به غرب و مرکز چین برای توسعه استان های محروم این کشور مانند سین کیانگ، مغلوستان داخلی، یوننان و منطقه تبت است (Ekman, ۲۰۱۵: ۸).

بُعد اقتصادی آن به منظور دسترسی هر چه بیشتر چین به بازارهای خارجی و افزایش صادرات این کشور است. اما آنچه که در ارتباط با موضوع مقاله اهمیت دارد، بُعد ژئوپلیتیکی آن است. افزایش نفوذ ژئوپلیتیکی چین فقط به جهت گستره جغرافیایی این طرح نیست، بلکه بیشتر ناشی از تأمین مالی و خدمات عمرانی آن است که از طرف بیجینگ حمایت می شود؛ به طوری که جاده ابریشم با پروژه مارشال آمریکا بعد از جنگ جهانی دوم مقایسه شده است. طرح

^۵ منظور از یک کمر بند، یک جاده «One Belt, One Road» کمر بند دریایی ابریشم و جاده زمینی ابریشم است.

کمربند دریایی ابریشم نیز به اندازه نمونه زمینی آن نفوذ ژئوپلیتیکی چین را نه تنها در آسیا بلکه در سواحل و تنگه‌های مهم خاورمیانه، آفریقا و اروپا افزایش خواهد داد (Dargant, ۲۰۱۶: ۷۱-۶۹).

۵. استراتژی اتصال منطقه‌ای ایران

استراتژی اتصال منطقه‌ای ایران نشأت گرفته از سه مؤلفه اصلی و بدیع در فرهنگ سیاسی این کشور یعنی تز منطقه قدرتمند به جای قدرت منطقه‌ای، قوی از درون و قدرت اول منطقه‌ای می‌باشد. این سه مؤلفه براساس ترکیب سه رویکرد در فرهنگ سیاسی ایران یعنی رویکرد فرهنگی-تاریخی، توسعه‌ای-ژئوپلیتیک و امنیتی-سیاسی حاصل می‌گردد که در نهایت منجر به ساخت سیاست خارجی ایران می‌شود.

افزایش نقش منطقه‌ای ایران نه فقط مبتنی بر مؤلفه سنتی «ژئوپلیتیک» خاص ایران است که این کشور را به‌عنوان مرکز زیرسیستم‌های مختلف خاورمیانه بزرگ همچون آسیای مرکزی و قفقاز، افغانستان و پاکستان، خلیج فارس، عراق و خاورمیانه عربی در نظر می‌گیرد و عمدتاً نگاهی فرهنگی-تاریخی و توسعه‌ای-اقتصادی به ضرورت منطقه‌گرایی در سیاست خارجی ایران دارد؛ بلکه با توجه به ورود مؤلفه‌های جدید تأثیرگذار در سیاست خارجی ایران، به‌طور کلی با محوریت نگاه امنیتی-سیاسی و استراتژیک قرار دارد که مبتنی بر اهمیت یافتن تروریسم القاعده‌ای و خطر گسترش تسلیحات جمعی و ژئوپلیتیک هسته‌ای در منطقه است که به‌طور کلی حائز اهمیت و ارزش بین‌المللی بیشتری بعد از حوادث اخیر شده‌اند (برزگر، ۱۳۸۷: ۶۵۵-۶۵۴). ترکیب سه رویکرد فرهنگی-تاریخی، توسعه‌ای-ژئوپلیتیک و امنیتی-سیاسی و عملیاتی کردن آن‌ها در سیاست خارجی با هدف افزایش نقش منطقه‌ای ایران، منطق تمرکز منطقه‌گرایی در سیاست خارجی ایران را تقویت می‌کند. سه مؤلفه تأثیرگذار قدرت ملی در مورد تقویت منطقه‌گرایی در راهبرد سیاست خارجی ایران حائز اهمیت می‌باشند (برزگر، ۱۳۹۷: ۳).

۵.۱. تأثیر پروژه راه ابریشم جدید بر استراتژی اتصال منطقه‌ای ایران

در حوزه رشد و توسعه اقتصادی کشور، یک دیدگاه قوی در نخبگان حاکم ایران و همچنین حوزه روشنفکری کشور وجود دارد که یک روش مناسب برای رشد اقتصادی کشور، با توجه به تضادهای موجود بین ایران و غرب، به‌ویژه پس از خروج ترامپ از برجام و ایجاد تنگناهای جدید ژئوپلیتیک در زمینه تبادلات اقتصادی و انتقال تکنولوژی و سرمایه در روابط با غرب، تقویت اتصال منطقه‌ای و ادغام اقتصادی در حوزه همسایگی است. هرچند بنیان‌های این گرایش به نوعی با رویکرد تقویت «نگاه به شرق» همگون می‌شود، اما ریشه این گرایش به نوعی متمرکز بر ارزش‌گذاری بر اهمیت و پویایی‌های همکاری‌های منطقه‌ای در ابعاد سیاسی و اقتصادی در تقویت قدرت ملی ایران است. از این دیدگاه، گسترش اتصالات شبکه‌های جاده‌ای، ریلی، هوایی و مالی و تجارت دوجانبه از طریق پول ملی برای انتقال و صدور نیروی کار، سرمایه و تولیدات ملی به رشد و توسعه اقتصادی کشور کمک می‌کند و محیط امنیتی ایران را با ثبات می‌سازد. در این رویکرد، منطق جغرافیا و اتصال سرزمینی و استفاده از مشترکات تاریخی-فرهنگی با محیط اطراف برای استفاده بهینه از منابع قدرت ملی اهمیت بیشتری می‌یابد (همان: ۶).

ثقل جغرافیایی و اتصال تاریخی - فرهنگی با ملت‌های منطقه، ایران را در مرکز پنج زیر سیستم مهم منطقه‌ای، یعنی منطقه شامات، قفقاز، آسیای مرکزی، آسیای جنوبی و خلیج فارس قرار داده است. از این دیدگاه، ایران می‌تواند نقطه ادغام اقتصادی و تجارت‌های کوچک‌تر بین بنادر دریای سیاه و خلیج فارس و جذابیت تبادلات اقتصادی و توریسم برای روسیه، ترکیه و کشورهای قفقاز و بنادر غرب دریای سیاه با بلغارستان و رومانی و مجموعه اروپای شرقی باشد. اتصال ریلی و زمینی با عراق، سوریه و لبنان تا مدیترانه یک مسیر دیگر ادغام اقتصادی است. تبادلات اقتصادی و انرژی زمینی و دریایی در حوزه خزر و آسیای مرکزی و افغانستان و اتصال آن‌ها با کشورهای آسیای جنوبی، یعنی پاکستان و هند و هم‌زمان تجارت‌های دوجانبه با کشورهای حوزه خلیج فارس مثل عمان، قطر و کویت که دیدگاه متعادلی در خصوص روابط با ایران دارند، همگی در قالب استفاده صحیح از ظرفیت‌های اقتصادهای محلی برای رشد اقتصادی ایران حائز اهمیت می‌شوند. (همان: ۷).

۵،۲. تأثیر سیاست «اول آمریکا» بر استراتژی اتصال منطقه‌ای ایران

روی کار آمدن دونالد ترامپ در آمریکا و تلاش وی و متحدان منطقه‌ایش برای معرفی دوباره ایران به اصطلاح به عنوان منبع فزاینده بی‌ثباتی منطقه‌ای یا به عبارت صحیح‌تر جلوگیری از قدرتمند شدن ایران در توازن قوای منطقه‌ای، بر پیچیدگی‌های نقش منطقه‌ای و گرایش بیشتر کشورمان به سمت اصل‌بازداری در راهبرد سیاست خارجی افزوده است. ترامپ از توافق هسته‌ای چندجانبه ایران با قدرت‌های جهانی خارج شد تا راه را برای اعمال تحریم‌های جدید و سخت اقتصادی علیه این کشور و به عبارت دیگر، تضعیف نقش ایران در منطقه هموار کند. بحث اصلی ترامپ این است که توافق هسته‌ای بر قدرت منطقه‌ای ایران بدون انجام هیچ‌گونه تغییری در رفتار منطقه‌ای ایران افزوده است. از نگاه رئیس‌جمهور آمریکا، توافق هسته‌ای بدترین توافق ممکن و به ضرر منافع آمریکا و متحدان منطقه‌ای آن بوده و از این رو، به‌منظور حفظ توازن قوای منطقه‌ای بهتر است توافق دیگری با ایران صورت گیرد که ابعاد گسترده‌تری از مهار نقش منطقه‌ای ایران را شامل شود. بر این مبنای، ترامپ شروط جدیدی از جمله ضرورت محدودیت بر فعالیت‌های موشکی ایران و توقف دخالت در مسائل منطقه‌ای از جمله در عراق، سوریه و یمن را برای آغاز مذاکرات جدید با ایران مطرح کرده است اگر با دقت به شروط جدید آمریکا که به‌وسیله بعضی از کشورهای اروپایی به‌ویژه فرانسه هم حمایت می‌شود، نگاه کنیم این نکته به سادگی قابل درک است که هدف اصلی سیاست جدید ترامپ تضعیف عنصر ایران در توازن قوای منطقه‌ای است که با نقش پشت‌پرده سعودی‌ها و اسرائیلی‌ها پیگیری می‌شود (همان: ۹).

در همین راستا، باتوجه به سیاست‌های جدید ترامپ در اعمال تحریم‌های سخت اقتصادی یا به اصطلاح اعمال «فشار حداکثری» به‌ویژه با تمرکز بر «به‌صفر رساندن» فروش نفت ایران، مفهوم بازدارندگی تهدید بسیار حائز اهمیت می‌شود. در همین راستا، حسن روحانی در سفر سوم جولای ۲۰۱۸ خود به سوئیس به صراحت اعلام کرد که اگر ایران نتواند نفت خود را صادر کند، دیگران در منطقه هم نمی‌توانند. این دیدگاه متعاقباً توسط آیت‌الله خامنه‌ای رهبری انقلاب اسلامی مورد تأیید قرار گرفت. چنین واکنشی نشان از اهمیت و ضرورت توسل به اهرم «بازدارندگی» در منطقه

در راهبرد سنتی سیاست خارجی ایران در کنترل حساب‌شده تنگه هرمز در شرایط وجود تهدید و آثار منفی آن بر امنیت انرژی بین‌المللی است (همان: ۱۰).

نتیجه‌گیری

این مقاله چگونگی افزایش تراکم، سرعت و تنوع تعاملات درون جامعه بین‌المللی و همچنین چگونگی شکل‌گیری استراتژی قدرت‌های بزرگ را مورد بررسی قرار داده است. با ترکیب مفاهیم وابستگی متقابل پیچیده، مکنب انگلیسی روابط بین‌الملل و مطالعه فرآیندهای تصمیم‌گیری استراتژیک نشان دادیم که چگونه وابستگی متقابل پیچیده باعث ایجاد انحراف در تدوین استراتژی بزرگ برای قدرت‌های بزرگ گردیده و به‌عنوان ویژگی‌های سیستمیک قرار گرفته است. این مقاله استدلال کرده‌است که با افزایش وابستگی متقابل پیچیده، به‌عنوان یک ویژگی سیستمیک، نهاد مدیریت قدرت‌های بزرگ به‌طور جدی تضعیف گردیده، استراتژی‌های بزرگ دچار تغییرات اساسی می‌گردند که البته از فرهنگ سیاسی قدرت‌های بزرگ فاصله بسیار دارند.

قدرت‌های بزرگ در نظم بین‌المللی از طریق مدیریت روابط خود با یکدیگر به‌وسیله محدودیت دوجانبه (مدیریت بحران و محدودیت جنگ) و همچنین با بهره‌برداری از وضع موجود، نقش‌آفرینی می‌نمایند. از طرفی این دو نقش اصلی یا کارکردی مدیریت قدرت‌های بزرگ (محدودیت‌های متقابل و مرکز‌گرایی)، به‌هم متصل هستند: گام‌هایی که قدرت‌های بزرگ برای مدیریت روابط خود با یکدیگر به‌طور مستقیم در قالب تلاش برای تأمین مرکز‌گرایی در امور جامعه بین‌المللی به‌عنوان یک کل برمی‌دارند و همچنین گام‌هایی که آن‌ها برای بهره‌برداری از برتری خود در رابطه با بقیه بازیگران جامعه بین‌المللی در نظر می‌گیرند، در واقع، قسمتی از مدیریت آن‌ها در ارتباط با دیگران است هر شکست در توانایی یک دولت برای ایجاد یک استراتژی روشن و منسجم در برابر دیگری اصطکاک بین این دو را ایجاد می‌کند. در حقیقت، این شکست باعث ایجاد سردرگمی استراتژیک و به‌طور بالقوه مانع مدیریت قدرت‌های بزرگ می‌شود و خطرات ناشی از محاسبه غلط، ارسال پیام اشتباه و پیامدهای ناخواسته را افزایش می‌دهد. بر همین اساس، می‌توان مشاهده نمود که استراتژی‌های اول آمریکا و دیپلماسی پیرامونی در قالب پروژه راه ابریشم جدید چین کاملاً برخلاف فرهنگ سیاسی این دو کشور که به ترتیب مبتنی بر هژمون‌محوری و عدم هژمون‌محوری جهانی بنیان‌گذاری شده بود پیش رفته است. ایالات متحده در حال فرورفتن در خود و جمهوری خلق چین در حال شکوفایی است. این امر به‌وضوح از تأثیر معکوس فاکتورهای حساسیت و آسیب‌پذیری در نظام ادراکی رهبران دو کشور حکایت دارد. از یک‌سو، رشد روزافزون جمهوری خلق چین باعث افزایش میزان حساسیت و آسیب‌پذیری آمریکا و نهایتاً حرکت این کشور به سمت درون شده است. از سوی دیگر، سبب حرکت چین به سمت بیرون و اتخاذ دیپلماسی پیرامونی گردیده است.

در این راستا، دولت آمریکا به‌منظور کاهش بسیاری از هزینه‌ها، از بسیاری از پیمان‌های بین‌المللی نظیر برجام خارج شده که این امر متغیر مداخله‌گر تحریم را دوباره و با شدت بیشتری برای ایران فعال ساخته و ایران را به سمت استراتژی اتصال منطقه‌ای با ویژگی‌هایی همچون اتکا به توانمندی‌های داخلی، گسترش ارتباطات و اتصالات سرزمینی با

همسایگان، تز منطقه قدرتمند به جای قدرت منطقه‌ای و تبدیل شدن به قدرت اول منطقه سوق داده است. از سویی، استراتژی توسعه طلبانه چین در قالب پروژه یک کمربند یک راه با ویژگی‌های اتصال سرزمینی در قالب خطوط ریلی، دریایی و جاده‌ای به‌عنوان کاتالیزوری برای استراتژی بزرگ ایران قلمداد می‌گردد. بنابراین در دوره معاصر نیز راه ابریشم نقش جدی در مناسبات و تعاملات دو کشور ایران و چین بازی می‌کند.



منابع و مأخذ:

کتاب‌ها

سلیمی، حسین. (۱۳۵۴). نظریه‌های گوناگون درباره جهانی‌شدن. تهران: سمت.

مقالات

برزگر، کیهان. (۱۳۹۶). «نظم چندجانبه‌گرا». روزنامه شرق.

برزگر، کیهان. (۱۳۸۵). «تضاد نقش‌ها: بررسی ریشه‌های منازعه ایران و آمریکا بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر». راهبرد، شماره ۳۹، ۱۷۰-۱۴۵.

برزگر، کیهان. (۱۳۸۷). «ایران، خاورمیانه و امنیت بین‌الملل». مجله سیاست خارجی، شماره ۳، ۶۶۵-۶۴۵.

برزگر، کیهان. (۱۳۹۷). «عصر ائتلاف‌ها گذشته است». ماهنامه عصر اندیشه، شماره ۱۸، ۱.

برزگر، کیهان. (۱۳۹۷). «راهبرد سیاست خارجی ایران در توازن قوای منطقه‌ای». فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره ۴، ۱۸۳-۲۰۵.

پاشازانوس، حمیدرضا. (۱۳۹۵). «تماس‌های فرهنگی ایران و چین: نقش هخامنشیان و سغدیان در شکل‌گیری و توسعه جاده ابریشم». فصلنامه روابط خارجی، شماره ۶۸ و ۶۹، ۳۴-۵.

ریاحی، حکمت‌اله؛ یوسف جمالی، محمدکریم و بوشاسب گوشه، فیض‌اله. (۱۳۹۶). «نقش راه ابریشم در تبادل فرهنگی و تجاری ایران و چین در دوره ساسانی». پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام، دوره ۱۳، شماره ۲۴، ۱۱۲-۹۱.

سلیمی، حسین؛ رحمتی‌پور، لیلا. (۱۳۹۳). «مطالعه مقایسه‌ای فرهنگ استراتژیک چین و آمریکا». فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره ۳، ۲۳۶-۱۹۷.

سلیمان‌زاده، سعید؛ امیدی، علی و براتی، سحر. (۱۳۹۷). «راهبرد سیاست خارجی ترامپ: هیبرید نو انزوگرایی-واقع‌گرایی». فصلنامه مطالعات راهبردی سیاست‌گذاری عمومی، دوره ۶، شماره ۲۸، ۲۸۳-۲۶۹.

شریعتی‌نیا، محسن؛ عزیزی، حمیدرضا. (۱۳۹۶). «همکاری ایران و چین در کمربند اقتصادی جاده ابریشم». دوره ۹، شماره ۴، ۲۹-۷.

غنی‌لو، معصومه؛ جعفری، فرشید و وثوقی، سعید. (۱۳۹۶). «بررسی تطبیقی مفاهیم روابط بین‌الملل از منظر رئالیسم و مکتب انگلیسی». فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، شماره ۴۱، ۵۹-۴۱.

منابع و مأخذ لاتین

Albert, M. (۲۰۱۶). A Theory of World Politics (Cambridge: Cambridge University Press, ۲۰۱۶), ch. ۲;

Allison, G. (۲۰۱۷). *Destined for War: Can America and China Escape Thucydides's Trap?*, New York: Houghton Mifflin Harcourt, Appendix ۱.

Art, R. J. (۲۰۱۳). *A grand strategy for America*. Cornell University Press.

Buzan, B. (۲۰۰۴). *From International to World Society: English School Theory and the Social Structure of Globalization* (Cambridge: Cambridge University Press).

Chen, D. (۲۰۰۸). Complexity and transformational structure of China-US relations', in Suishen Zhao (ed.), *China-US Relations Transformed: Perspectives and Strategic Interactions*, New York: Routledge, p. ۵۸.

David Auserwald, 'The evolution of the NSC process', in Roger George and Harvey Rishikof (eds), *The*

Dietrich, J. (۱۹۹۹). Interest groups and foreign policy: Clinton and the China MFN debates, *Presidential Studies Quarterly*, ۲۹:۲, pp. ۲۸۰-۹۶.

Durkheim, E. (۱۹۶۴). *The Rules of Sociological Method* (New York: Free Press, ۱۹۶۴), p. ۱۱۵.

Garrison, J. (۲۰۰۷). Managing the US-China foreign economic dialogue: Building greater coordination and new habits of consultation, *Asia Policy*, ۴, pp. ۱۶۷-۸.

Glaser, B. (۲۰۱۳). The diplomatic relationship, in Shambaugh, *Tangled Titans*, p. ۱۵۱.

Hedley Bull, (۱۹۷۷). *The Anarchical Society* (Basingstoke: Palgrave, ۱۹۷۷), pp. ۹, ۱۳.

Hocking, B. (۱۹۹۴). Adaptation and the foreign policy bureaucracy: the experience of federal states, *Diplomacy and Statecraft*, ۵:۱, p. ۴۷.

Kissinger, H. (۱۹۷۵). A new national partnership, *The Department of State Bulletin*, ۱۸۶۰ (۱۷ February ۱۹۷۵), p. ۱۹۹.

Lautz, T. (۲۰۱۳), The cultural relationship, in Shambaugh, *Tangled Titans*, pp. ۲۱۱-۲۳.

Morrison, W. (۲۰۱۳). *US-China Trade Issues*, Congressional Research Service (۱۷ July ۲۰۱۳), p. ۲.

Morse, E. (۱۹۷۶). *Modernization and the Transformation of International Relations* (New York: Free Press).

Peter Gourevitch. (۱۹۷۸). The second image reversed: the international sources of domestic politics, *International Organization*, ۳۲:۴

Risse-Kappen, T. (۱۹۹۵). Bringing transnational relations back in: Introduction, in Thomas Risse-Kappen (ed.), *Bringing Transnational Relations Back In: Non-State Actors, Domestic Structures and International Institutions* (Cambridge: Cambridge University Press), p. ۴.

Schweller, R. 'The age of entropy: Why the new world order won't be orderly', *Foreign Affairs* (۱۶ June ۲۰۱۴).

Suettinger, R. (۲۰۰۳). *Beyond Tiananmen: The Politics of US-China Relations*, ۱۹۸۹-۲۰۰۰, Washington, DC: Brookings Institution Press, p. ۴۲۶.

Tan, Q. (۱۹۹۲). *The Making of US China Policy: From Normalization to the Post-Cold War Era*, Boulder, CO: Lynne Rienner.